

نقد و بررسی روایات اسباب نزول سوره ضحی

رسول محمدجعفری (استادیار دانشگاه شاهد)

rasulmohamadjafari@yahoo.com

حسین محمدی (دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه اراک)

m67hoss@yahoo.com

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۲۸)

چکیده

در آثار گوناگون، برای بسیاری از آیات و سوره‌ها، سبب نزول گزارش شده است. اما از آنجاکه تمام روایات اسباب نزول به صحت نپیوسته است، محققان را بر آن داشته تا به ارزیابی سند و محتوای آن‌ها همت گمارند. سوره ضحی نیز، آکنده از روایات اسباب نزولی است که دچار ضعف از ناحیه سند و متن است که تاکنون تحقیقی بایسته و شایسته در این زمینه انجام نشده است. در این نوشتار تمامی روایات این بخش، از هر دو جنبه سند و متن نقد و بررسی شده است. در بررسی‌ها مشخص شد روایات از برخی جهات همچون ضعف‌های رجالی و یا فهم الحدیثی مانند ارسال سند، راویان ضعیف، عدم استناد روایت به صحابی شاهد نزول، ضعیف هستند و از جهت متن نیز به دلیل اشکالاتی مانند: ناسازگاری با سیاق سوره، عدم مطابقت با دیگر آیات قرآن، مخالف بودن با روایات ترتیب نزول، هم‌زمان نبودن قصه با نزول آیات، ناسازگاری با جایگاه پیامبر ۹، وجود اضطراب و اختلاف روایات ذیل سوره، مخدوش هستند. درنهایت حتی با فرض صحت این گزارش‌ها حداکثر می‌توان گفت اغلب آن‌ها اجتهاد و تطبیق راوی بر آیات قرآن است.

کلیدواژه‌ها: روایات، اسباب نزول، سوره ضحی، سند، متن

مقدمه

قرآن از آغاز نزولش توجه عالمان و اندیشه‌وران را به خود جلب کرد، آن‌سان که اندکی پس از اتمام نزول، آثار متعددی به‌وسیله قرآن‌پژوهان پدیدار گردید. «اسباب نزول» از جمله علمی است که از دیرباز در کانون توجه قرار گرفته است و اهل دانش برای آن فوایدی چند برشمرده‌اند (رک: سیوطی، ۱۴۲۱: ۱۲۰/۱ - ۱۲۲ و زرقانی، بی‌تا: ۱۰۲/۱ - ۱۰۶). در جوامع روایی و کتب تفسیری و اسباب نزول، برای بسیاری از آیات و سوره‌ها، سبب نزول گزارش شده است. به باور بسیاری از محققان علوم اسلامی، تنها راه دستیابی به دانش اسباب نزول، نقل و روایت است؛ و اسباب نزول، صرفاً گزارش روایی است که شاهد نزول بوده‌اند و در این امر، اجتهاد و استنباط، جایی ندارد. لذا حوزه استنباط و اجتهاد را در برابر روایات و ترجیح میان روایات قرار داده‌اند (پیروزفر، ۱۳۸۴: ۵۰). اما اسباب نزول‌ها از آنجاکه ماهیتی روایی دارند و با توجه به این که روایات سبب نزول، همچون عموم میراث حدیثی مشتمل بر مضامین و اسنادی صحیح و سقیم، استوار و ناستوار می‌باشند، قرآن‌پژوهان و دانشیان را - به‌ویژه در سده معاصر - بر آن داشته تا با نگاهی عمیق‌تر اسناد و محتوای این روایات را تحلیل، ارزیابی و نقادی کنند.

از جمله سوره‌های قرآنی که به‌رغم حجم اندک آن اسباب نزول‌های متعددی برای آن در کتاب‌های تفسیری و جوامع روایی گزارش شده است، سوره ضحی است. این سوره با آن که تنها یازده آیه دارد، برای سه دسته آیاتش چندین روایت سبب نزول ذکر شده است: ۱ - آیات اول تا سوم، ۲ - آیه پنجم، ۳ - آیات ششم تا هشتم. با وجود ضعف‌های جدی سندی و محتوایی تعداد قابل توجهی از این روایات، برخی از عالمان و حتی محققان ژرف‌اندیش معاصر، آن‌ها را صحیح تلقی کرده‌اند و بر اساس آن‌ها سخن گفته‌اند و استدلال‌های علمی خود را استوار ساخته‌اند؛ که به هنگام بررسی روایات به سخنان آنان اشاره خواهد شد. از این رو، نقد و بررسی این روایات، در هر دو بخش سند و متن، ضروری به نظر می‌رسد و هیچ تحقیق مستقل و جامعی در این موضوع نگاشته نشده است و این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی به آن می‌پردازد.

در این نوشتار، ابتدا روایات اسباب نزول از منابع تفسیری و کتاب‌های اسباب نزول گردآوری شده است و در ذیل آیات مرتبط - که به سه دسته تقسیم شده‌اند - ذکر می‌شود. در مرحله دوم، یک‌به‌یک روایات، ابتدا از ناحیه سند با بهره‌گیری از جوامع رجالی فریقین بررسی و ارزیابی شده‌اند و سپس از ناحیه متن تحلیل و ارزیابی می‌شوند. ارزیابی سندی بر اساس معیارهای مورد اتفاق دانشمندان در علم درایه و رجال و با بهره‌گیری از کتب رجال معتبر فریقین صورت می‌پذیرد.



در بخش ارزیابی محتوایی مبنای علامه طباطبایی - که برآمده از روایات معتبر است - ملاک خواهد بود؛ معیار ایشان، عرضه روایت بر قرآن و موافقت با آن است، ایشان می‌نویسد:

سبب نزولی که در ذیل آیه‌ای وارد شده در صورتی که متواتر یا خبر قطعی الصدور نباشد باید به آیه مورد بحث عرضه و تنها در صورتی که مضمون آیه و قرائنی که در اطراف آیه موجود است با آن سازگار بود به سبب نزول نامبرده اعتماد شود و بالاخره روایت را باید با آیه تأیید نمود و تصدیق کرد نه اینکه آیه را تحت حکومت روایت قرارداد (طباطبایی، ۱۳۵۳: ۹۲).

گفتنی است آیت الله جوادی آملی نیز دیدگاهش را بر اساس مشی استاد خود استوار ساخته است. ایشان در تفسیر تسنیم می‌نویسد:

مبحث رجال را باید از مبحث درایه جدا کرد؛ گاهی رجال سند موثق‌اند و حدیث مأثور از جهت سند معتبر است؛ لیکن از لحاظ «درایه» با درایت عقلی یا نقلی هماهنگ نیست، و زمانی به عکس آن؛ یعنی از جهت درایه با عقل و نقل معتبر هماهنگ است، ولی از جهت رجال سند اشکال دارد و گاهی اتقان متن و توافق آن با خطوط کلی دیگر زمینه ترمیم را فراهم می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۵۷/۷).^۱

از نظر ایشان اگرچه سند پاره‌ای از روایات اهل بیت : بر اساس معیارهای رجالی و درایه‌ای ضعیف است ولی انطباق مضمون آن‌ها با ادله متقن عقلی و نقلی، ضعف سند را جبران می‌کند. اینک نقد و بررسی روایات سبب نزول سوره ضحی ذیل سه دسته آیات:

۱- آیات ۱ تا ۳؛

۲- آیه ۵؛

۳- آیات ۶ تا ۸.

۱. آیات یکم تا سوم

(وَ الضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى)^۲:

برای سبب نزول این آیات، دو دسته روایت گزارش شده است:

۱-۱. روایات دسته اول

روایاتی هستند که به استهزای پیامبر ﷺ توسط کسی یا کسانی به دلیل تأخیر فرشته وحی اشاره دارد:

۱- از جندب روایت شده «پیامبر ﷺ بیمار شد و نتوانست یک یا دو شب برخیزد. زنی خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای محمد شیطان تو را نمی بینم، گویا تو را ترک گفته است، آیات فوق نازل شد»^۳ (بخاری، ۱۴۰۱: ۹۷/۶؛ ابن حنبل، بی تا: ۳۱۳/۴؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۳۴۴۲/۱۰؛ ابن حبان، ۱۴۱۴: ۵۲۴/۱۴؛ طبری، ۱۴۱۲: ۱۴۸/۳۰؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۱۰/۸؛ واحدی، ۱۴۱۱: ۴۸۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۶۰/۶؛ بی تا: ۲۳۰).

در کتاب های علوم قرآنی اهل سنت - از اتقان سیوطی به بعد و به تبع وی - این روایت شاهد مثالی برای تعارض میان اسباب نزول های یک واحد نزول ذکر شده که به دلیل برخورداری از سند صحیح و مورد اعتماد بر روایت معارض رجحان دارد (سیوطی، ۱۴۲۱: ۱۲۸/۱؛ حسن ایوب، ۱۴۲۵: ۴۸ - ۴۹؛ زرقانی، بی تا: ۱۰۹/۱؛ صبحی صالح، ۱۳۷۲: ۱۴۶؛ مناع قطان، ۱۴۲۱: ۸۸).

در روایتی مشابه آمده است که «سنگی به انگشت پیامبر ﷺ زدند و ایشان دو یا سه شب از خانه بیرون نیامد، زنی به او گفت: ای محمد شیطان تو را نمی بینم، گویا تو را ترک گفته است، خداوند آیات بالا را نازل کرد»^۴ (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۳۴۴۲/۱۰؛ ترمذی، ۱۴۰۳: ۱۱۳/۵؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۲۲۳/۱۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۶۴/۱۰؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۱۱/۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۶۰/۶).

۲- طبری با سند خود از عروه^۵ و با تفاوتی اندک از عبدالله بن شداد^۶ روایت می کند:
 جبرئیل ۷ مدتی نزد پیامبر ﷺ نیامد و ایشان به شدت بی تاب شدند. خدیجه گفت: پروردگارت بر تو خشم گرفته است که از تو بی تابی دیده می شود. در پی آن آیات (و الضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى) نازل شد (طبری، ۱۴۱۲: ۱۴۸/۳۰؛ واحدی، ۱۴۱۱: ۴۸۲؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۱۱/۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۶۰/۶).

مانند این روایت را علی بن ابراهیم قمی از ابوالجارود از امام باقر ۷ نقل کرده است؛ بدین صورت:

جبرئیل پس از نزول اولین سوره - (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) - مدتی نزد پیامبر ﷺ نیامد. خدیجه گفت: شاید پروردگارت تو را رها کرده که جبرئیل را به سویت نمی فرستد. خداوند آیه (مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى) را فرو فرستاد^۷ (قمی، ۱۳۶۷: ۴۲۸/۲؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۵۹۴/۵).

۳- حاکم نیشابوری با سند خود از زید بن ارقم روایت کرده است:

زمانی که آیات سوره مسد نازل شد به همسر ابولهب گفته شد که محمد ﷺ تو را هجو کرده است، نزد رسول خدا ﷺ آمد درحالی که ایشان در میان بزرگان نشسته بود. گفت: ای محمد ﷺ! چرا مرا هجو می کنی. پیامبر ﷺ فرمود: به خدا سوگند من تو را هجو نکرده ام بلکه خداوند چنین کرده است. همسر ابولهب گفت: آیا مرا دیده ای که هیزم حمل کنم یا دیده ای طنابی از لیف خرما در گردنم باشد؟ سپس رفت. رسول خدا ﷺ ایامی چند به انتظار پیک وحی ماند، ولی از آن خبری نشد. همسر ابولهب به پیامبر ﷺ گفت: همراهت (پیک وحی) را نمی بینم گویا تو را ترک گفته و از تو بیزار شده است، خداوند آیات (وَ الصُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ) را نازل کرد^۱ (حاکم، ۱۴۱۱: ۵۲۶/۲ - ۵۲۷؛ سمرقندی، بی تا: ۶۰۷/۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۶۰/۶).

۴- در برخی تفاسیر آمده است:

یهود از رسول خدا ﷺ درباره ذوالقرنین، اصحاب کهف و روح پرسیدند، پیامبر ﷺ بدون آن که «ان شاء الله» بگوید، فرمود: فردا به شما خواهم گفت، بدین سبب در این ایام وحی به ایشان فرود نیامد، پیامبر ﷺ از شماتت دشمنان غمناک شد، لذا این سوره فرود آمد تا قلب آن حضرت را تسلی بخشد^۲ (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۲۲۲/۱۰؛ بغوی، بی تا: ۴۹۸/۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۶۴/۱۰؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۹۲/۳۱).

۱-۱-۱. بررسی سندی

۱- در روایت جندب، سفیان بن سعید بن مسروق ثوری (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۳۷۱/۱) و حماد بن أسامة قرشی (همان: ۲۳۷) اگرچه توثیق شده اند اما به تدلیس متهم هستند و ابن حجر آنان را در طبقات المدلسین ذکر کرده است (ابن حجر، بی تا: ۳۲ و ۳۰). گذشته از آن، جندب اگرچه از اصحاب پیامبر ﷺ است، اما به نظر می رسد هنگام نزول این آیات در مصاحبت رسول خدا ﷺ نبوده است، چنان که عالمان رجال اهل سنت درباره او تعبیر «له صحبة» (مزی، ۱۴۱۳: ۱۴۱/۵؛ ابن حجر، ۱۴۱۵: ۲۶۷/۲) را به کار برده اند. حتی برخی درباره وی چنین نوشته اند: «أتی النبی ﷺ و إن شئت قلت له صحبة» (الباجی، بی تا: ۴۶۳/۱) که این جمله صریحاً بر قلت مصاحبت دلالت دارد. بنا بر این با توجه به این که سوره ضحی از نخستین سوره های مکی است، بعید است شاهد نزول این سوره بوده باشد.

گفتنی است مفسران متأخر اهل سنت روایات صحابه را نیز در زمره روایات نبوی در تفسیر می‌شمارند، زیرا معتقدند صحابه علم قرآن را از مقام رسالت آموخته‌اند و مستبعد است که خودشان از خود چیزی گفته باشند (طباطبایی، ۱۳۵۳: ۷۳). علامه طباطبایی در پاسخ به این اشکال نوشته است:

دلیلی قاطع بر این سخن نیست. علاوه بر اینکه مقدار زیادی از این قسم، روایاتی است که در اسباب نزول آیات و قصص تاریخی آنها وارد شده و همچنین در میان این روایات صحابی بسیاری از سخنان علمای یهود که مسلمان شده بودند، مانند کعب الاحبار و غیره بدون اسناد یافت می‌شود و همچنین ابن عباس بیشتر اوقات در معنی آیات به شعر تمثل می‌کرد با وجود این روایاتی را که از مفسران صحابه رسیده است نمی‌توان روایات نبوی شمرد و اعمال نظر صحابه را نفی کرد (همان، ۷۳ - ۷۴).

۲- درباره روایت عروه بن زبیر گفتنی است که اولاً، وی از جمله افرادی بود که به دستور معاویه جعل حدیث می‌کرد (ابن ابی الحدید، بی‌تا: ۴ / ۶۳ - ۶۴) و با توجه به این که زمان تولد او در سال ۲۳ یا ۲۷ هجری (مزی، ۱۴۱۳: ۲۲/۲۰) است، مسلم است که در هنگام نزول آیه متولد نشده بود. ثانیاً هشام بن عروه - راوی این روایت از عروه - متهم به تدلیس بوده (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۲۶۷/۲) و او را کذاب معرفی کرده‌اند (مزی، ۱۴۱۳: ۴۱۵/۲۴)، ثالثاً در سند روایت، أبو معاویه ضریب کوفی تضعیف شده و در احادیثش - به جز حدیث از اعمش - به شدت دچار اضطراب است، همچنین در نقل حدیث از هشام بن عروه دچار خطا شده و از وی احادیث مضطربی نقل کرده است که برخی از آنها به پیامبر ﷺ می‌رسد (مزی، ۱۴۱۳: ۱۳۲/۲۵ - ۱۳۳؛ ابن حجر، ۱۴۰۴: ۱۲۱/۹ - ۱۲۲). درباره روایت عبدالله بن شداد نیز باید گفت وی از کبار تابعین بوده (مزی، ۱۴۱۳: ۸۴/۱۵) و نمی‌توانسته شاهد نزول آیات باشد. لذا روایت مرسل است. روایت عروه نیز مرسل و ضعیف محسوب می‌شود.

روایت ابوالجارود به دلیل جرح شدید وی (رک: کشی، ۱۳۴۸: ۲۲۹ - ۲۳۰) ضعیف است. ابوالجارود در میان شیعه مذموم است و در مذمت وی روایاتی وارد شده است. برای نمونه امام صادق ۷ درباره ابوالجارود فرمود: «او چشم ظاهر و چشم دلش کور است»^{۱۰}. از ابی‌اسامة روایت شده که گفت: امام صادق ۷ به من فرمود: «ابوجارود، چه شد؟ به خدا سوگند، او نمی‌میرد، مگر سرگردان و گمراه»^{۱۱}. ابوبصیر گوید:



در خدمت امام صادق 7 بودیم که کنیزی از کنار ما گذشت و همراهش قمقمه‌ای بود که آن را وارونه کرده بود. امام 7 فرمود: «خداوند قلب ابوالجارود را وارونه کرده همان‌گونه که این کنیز، این قمقمه را وارونه کرده است؛ لذا برای او نمی‌توان کاری کرد». ۱۲

از سماعه از ابو بصیر نقل شده که گفت:

روزی امام صادق 7، کثیرالنوی و سالم بن ابی حفصه، و ابو الجارود را یاد کرد، و فرمود: «این افراد، دروغ‌گویان و تکذیب‌کنندگان و کفارند، لعنت خدا بر آنان باد» ۱۳ (کشی، ۱۳۴۸: ۲۲۹ - ۲۳۰).

۳ - روایت زید بن ارقم دو اشکال دارد؛ نخست آن‌که: او به دلیل کمی سن در جنگ‌های احد و بدر حاضر نبود (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۵۳۵/۲). قاعدتاً نمی‌توانسته در زمان نزول سوره ضحی، حضور داشته باشد و اگر هم بوده، کودکی بیش نبوده است؛ زیرا سوره ضحی از اولین سوره‌های مکی است (نکونام، ۱۳۸۰: ۳۰۸). دودیگر؛ اسرائیل بن یونس بن ابی اسحاق همدانی سیعی را بزرگان حدیث اهل سنت تضعیف کرده‌اند (رک: مزی، ۱۴۰۸: ۵۱۹/۲ - ۵۲۲). احمد بن حنبل در مورد حدیث اسرائیل از ابی اسحاق می‌گوید: «فیه لین» (همان: ۵۱۹). یعقوب بن شیبیه نیز تعبیر «و فی حدیثه لین» را برایش به کار می‌برد و در جایی دیگر می‌گوید: «و لیس بقوی فی الحدیث» (همان: ۵۲۱). علی بن مدینی نیز در مورد وی می‌گوید: «ضعیف» (همان: ۵۲۲).

۴ - روایت چهارم را نیز مفسران بدون ذکر سند در کتب تفسیری خود آورده‌اند.

۱ - ۱ - ۲. بررسی متنی

متن روایات با چند ابهام مواجه است: نخست آن‌که روایات اضطراب دارند؛ چنان‌که درباره کسی که به پیامبر ﷺ گفت: دیگر جبرئیل بر تو نازل نمی‌شود، در روایات اختلاف فراوانی وجود دارد؛ تنها در روایت منقول از جندب برخی آورده‌اند: «امرأة من أهله أو من قومه» ۱۴ (طبری، ۱۴۱۲: ۱۴۸/۳۰)، برخی نوشته‌اند: «امرأة من قریش» ۱۵ (واحدی، ۱۴۱۱: ۴۸۱)، برخی دیگر گفته‌اند: دختران عموی پیامبر ﷺ بودند که گفتند محمد ﷺ را یارش ترک گفته است (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۶۰/۶). روایت زید ابن ارقم گوینده را زن ابولهب معرفی می‌کند، ابن کثیر نیز می‌گوید: آن زن ام جمیل همسر ابی لهب است (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۱۱/۸). دیگر روایات نیز گوینده‌ای متفاوت را معرفی کرده‌اند؛ چنان‌که در روایات منقول از ابن عباس ۱۶، ضحاک ۱۷ و قتاده ۱۸ آمده است که مشرکان بودند که به

پیامبر ﷺ گفتند: محمد ﷺ را یارش ترک کرده است (طوسی، بی تا: ۳۶۸/۱۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۶۴/۱۰؛ طبری، ۱۴۱۲: ۱۴۸/۳۰؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۱۱/۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۶۰/۶). و در روایاتی که از، عروه و عبدالله بن شداد گزارش شده، گوینده را حضرت خدیجه معرفی می کند. و در روایت آخر نیز شخص ناراحت کننده پیامبر را معرفی نکرده است.

دو دیگر؛ در روایت چهارم آمده است: یهودی ها از پیامبر ﷺ سؤال کردند، درحالی که سوره ضحی از اولین سوره های مکی است و اساساً پیامبر ﷺ در مدینه با یهودیان مواجه بودند. سه دیگر؛ میان اولین سوره و سوره ضحی چند سوره در نزول فاصله است (نکونام، ۱۳۸۰: ۳۰۸)، لذا نمی توان روایت منقول از امام باقر ۷ را پذیرفت که برابر با آن پس از نزول اولین سوره، فرشته وحی نیامد و سپس سوره ضحی نازل شد.

چهار دیگر؛ روایات سبب نزول ذکر شده با سیاق آیات سازگار نیستند، چنان که ابن کثیر می نویسد: برشمردن این قضیه برای سبب نزول این سوره غریب به نظر می رسد (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۱۰/۸).

۱-۲. روایات دسته دوم

روایاتی است که علت تأخیر فرشته وحی را مردن سگی در زیر تخت پیامبر ﷺ ذکر می کند: حفص بن سعید قرشی از مادرش و او نیز از مادرش خوله - که خدمت گزار پیامبر ﷺ بود - روایت می کند که توله سگی داخل خانه شده بود و زیر تخت رفته بود و آنجا مرده بود. چند روزی گذشت. بر پیامبر ﷺ وحی نیامد. از من پرسید: در خانه ما چه رخ داده که جبرئیل نزد من نمی آید؟ خوله با خود گفت: خوب است خانه را مرتب کنم و جارو زنم. زیر تخت را جارو کشیدم. شیء سنگینی را احساس کردم. آن را خارج کردم و دیدم لاشه توله سگی است. آن را برداشتم و پشت دیوار (خانه) انداختم. پیامبر ﷺ که به منزل آمد آرواره اش می لرزید. چنان که هنگام نزول وحی ایشان را لرزه می گرفت. فرمود: ای خوله! مرا تنها بگذار. سپس آیات (وَ الضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى) نازل شد^۹ (واحدی، ۱۴۱۱: ۴۸۲؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۵۲۲/۱۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۹۳/۲۰؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۶۱/۶).

۱-۲-۱. بررسی سندی

اولاً، حفص بن سعید قرشی هویتی مجهول دارد (ذهبی، ۱۳۸۲: ۴۷۶/۲)، ثانیاً، مادر و مادر بزرگ حفص بن سعید مجهول هستند. بنا بر این حدیث، ضعیف السند است.

۱-۲-۲. بررسی متنی

این روایت با سیاق آیات سوره ناسازگار است. ابن حجر آن را بدین صورت صحیح ندانسته و می‌نویسد: «مسأله تأخیر جبرئیل به سبب بچه سگ مرده مشهور است، اما سبب نزول بودن آن برای این سوره، غریب بلکه شاذ و مردود است» (ابن حجر، بی‌تا: ۸ / ۵۴۵). گذشته از آن، عالمان حدیث پژوه یکی از روش‌های نقد حدیث را عرضه آن بر حس می‌دانند (ر.ک: مسعودی، ۱۳۹۳: ۲۶۷ - ۲۷۰)، بر این اساس باید گفت لاشه حیوان مرده بوی نامطوبعی دارد و در کمتر از یکی دو روز متصاعد می‌گردد. حال چگونه ممکن است چند روزی لاشه توله‌سگ مرده‌ای در خانه پیامبر ﷺ باشد، اما اهل خانه متوجه بوی تعفن آن نشوند؟

۲. آیه پنجم

(وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ) ۲۰

برای این آیه دو روایت گزارش شده است:

۱- از ابن عباس روایت شده: «سرزمین‌هایی که پس از پیامبر برای امتش گشوده خواهد شد، به رسول خدا ﷺ عرضه گردید. پیامبر ﷺ از مشاهده آن‌ها خرسند شد، و خداوند آیه (وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ) را نازل کرد»^{۲۱} (طبرانی، ۱۴۱۵: ۲۹۷/۳؛ طبری، ۱۴۱۲: ۱۴۹/۳۰؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۱۲/۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۶۱/۶؛ سیوطی، بی‌تا: ۲۳۱؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ۶۸۲/۵).

۲- امام صادق ۷ می‌فرماید: روزی رسول خدا ﷺ داخل خانه دخترش زهرا ۳ شد و دید ایشان چادری از پشم و کرک و موی شتر در بر نموده و با یک دست آسیاب را برای آرد کردن می‌چرخاند و با دست دیگر، نوزادش را شیر می‌دهد. پیامبر ﷺ چون دختر خود را بدین وضع دید اشک از دیدگانش سرازیر شد و به دخترش فرمود: ای دخترک عزیزم سختی‌های دنیا را با یادآوری بهشت از یاد ببر. سپس آیه (وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ) نازل شد^{۲۲} (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۲۲۵/۱۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۶۵/۱۰؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۵۲۴/۱۰).

۲-۱. بررسی سندی

۱- در سند روایت ابن عباس، اولاً عبدالرحمان بن عمرو اوزاعی تضعیف شده است (ابن حجر، ۱۴۰۴: ۲۱۸/۶). ثانیاً، عمرو بن هاشم هنگام کتابت حدیث از اوزاعی، کودکی خردسال بوده

است (مزی، ۱۴۱۳: ۲۲/۲۷۶)؛ درحالی که کودک نابالغ شرایط ضبط حدیث را ندارد و عقیلی او را «مجهول النقل» می‌داند (عقیلی، ۱۴۱۸: ۳/۳۲۲). ثالثاً، ابن عباس هنگام رحلت پیامبر ﷺ سیزده یا پانزده سال داشته است (مزی، ۱۴۱۳: ۱۵/۱۶۱). بر این اساس او در هنگام نزول آیات، یا به دنیا نیامده بوده و یا کودکی نابالغ بوده است.

۲- روایت امام صادق ۷ در منابع تفسیری بدون سند نقل شده و مرسل است. بنا بر این هر دو روایت ضعیف است.

۲-۲. بررسی متنی

محتوای روایات پذیرفتنی نیست. روایت اول با سیاق آیات ناسازگار است؛ چه این که برابر با آیه چهارم: (وَلَا خِرَّةَ خَيْرٍ لَكَ مِنَ الْأُولَى)، خداوند آخرت را برای پیامبرش نیک‌تر از دنیا دانسته است. حال چگونه متصور است که ایشان خرسندی دنیا را افزون‌تر از آخرت بدانند تا به دنبال آن آیه پنجم: (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) فرود آید.

در روایت دوم آمده است که پیامبر ﷺ وارد خانه حضرت زهرا 3 شد و او درحالی که کودک نوزادش را در آغوش گرفته بود کارهای خانه را انجام می‌داد. این در حالی است که سوره ضحی را در روایات ترتیب نزول، یازدهمین سوره نازل شده برشمرده‌اند که در اولین سال بعثت نازل شده است (نکونام، ۱۳۸۰: ۳۰۸) و ایشان در سال پنجم بعثت متولد شدند (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۴۵۸). در سال دوم هجرت با امام علی 7 ازدواج کرد (اربلی، ۱۳۸۱: ۱/۳۵۳) و اولین فرزندش، حسن بن علی 7 در همان سال به دنیا آمد (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۴۶۱).

به علاوه هرگز پذیرفتنی نیست که واحدهای نزول قرآن که هر یک به‌واقع کلام مستقلی را تشکیل می‌دهد، با لفظی نظیر واو عطف که برای صدارت کلام صلاحیت ندارند، شروع شود. چنین الفاظی را هیچ فصیحی در صدر کلام خود نمی‌آورد؛ چه رسد به خدای تعالی که افصح فصاحت (رک: نکونام، ۱۳۸۰: ۶۳ - ۶۴). بنا بر این، نباید پذیرفت که آیات پنجم سوره ضحی یک واحد نزول جدا باشند؛ چون با واو عطف آغاز شده‌اند و این حرف به‌وضوح اتصال کامل با ما قبل خود را نشان می‌دهد.

۳. آیات ششم تا هشتم:

(أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى) ۳۳



ذیل این آیات، یک روایت سبب نزول گزارش شده است؛ ابن عباس گوید:

رسول خدا ﷺ فرمود: من از خداوند درخواستی کردم که ای کاش آن را نمی خواستم. گفتم: بار خدایا! تو سلیمان بن داود را ملکی عظیم دادی. به فلانی، فلان نعمت دادی و به فلانی نیز چنین کردی. خداوند فرمود: آیا تو را یتیم نیافتم و سپس پناهت دادم؟ گفتم: آری ای پروردگارم! فرمود: و تو را سرگشته نیافتم، پس هدایت کردم؟ گفتم: آری ای پروردگارم! فرمود: آیا تو را تنگدست نیافتم و بی نیاز گردانیدم؟ گفتم: آری ای پروردگارم!^{۲۴} (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۲۲۵/۱۰؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۵۲۴/۱۰؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۶۲/۶).

۳-۱. بررسی سندی

اولاً، در سند این روایت، عطاء بن سائب تضعیف شده است (رک: مزی، ۱۴۱۳: ۹۰/۲ - ۹۳)؛ این معین درباره وی گوید: لا یحتج بحدیثه (همان: ۹۱). زیرا وی در آخر عمر دچار اختلاط شده بود (همان: ۹۰ - ۹۳). ثانیاً، این روایت از ابن عباس نقل شده است و چنان که گذشت او در زمان نزول سوره به دنیا نیامده بود.

۳-۲. بررسی متنی

این روایت با مقام شامخ رسول خدا ﷺ سازگار نیست، زیرا لطف خدا را نسبت به خود کمتر از سایر انبیا دانسته و از خداوند درخواست جاه و مقام می کند. این گونه مقایسه در میان مردمان عادی مذموم است، چه رسد به پیامبران و به ویژه افضل آنان. به علاوه، مضمون روایت چنین به ذهن متبادر می کند که پیامبر ﷺ از درخواست نسنجیده اش پشیمان شد، حال چگونه می توان آن را با آیه (وَمَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَى) (النجم: ۳) سازگار دانست.

نتیجه گیری

بنا بر آنچه گذشت در سوره ضحی، گذشته از این که در سلسله اسناد روایت اسباب نزولش، راویان ضعیف قرار دارند و متهم به جعل و تدلیس هستند یا هویتی مجهول دارند، غالب آنها یا به صحابه ای ختم می شود که خود شاهد نزول وحی نبوده اند و یا از تابعان نقل شده است و یا اساساً فاقد سند هستند. از جهت متن نیز بسیاری از روایات با مفهوم و سیاق آیات آن سوره یا دیگر سوره های قرآن، روایات ترتیب نزول، و نزول یکپارچه سوره مخالف و ناسازگار هستند. همچنین

حادثه گزارش شده در برخی از این روایات، با زمان نزول آیات هم‌زمان نیست و فاصله بسیاری با زمان نزول آیات دارد. به‌علاوه برخی گزارش‌ها، با اینکه از یک راوی گزارش شده است، دچار اضطراب و اختلاف شدیدی است و برخی از این روایات با عصمت و مقام شامخ پیامبر ۹، سازگار نیست. از این رو حتی با فرض صحت روایات، حداکثر می‌توان گفت اغلب آن‌ها اجتهاد و تطبیق راوی بر آیات قرآن است. بر این اساس روایتی یافت نشد که به جهت سند و متن صحیح باشد.



پی نوشت ها:

۱. آیت الله جوادی مصداقا در بررسی حدیث قدسی معروف «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أَعْرِفَ» با استناد به آیات ضعف سند را ترمیم می کند، ایشان بیان می دارد: «اگر در سند آن حدیث قدسی معروف تقدی باشد با استناد مضمون آن به آیه «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (سوره الطلاق، آیه ۱۲) هرگونه محذوری، مرتفع می شود» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۴۰).

۲. سوگند به روشنایی روز، سوگند به شب چون آرام گیرد، [که] پروردگارت تو را وانگذاشته، و دشمن نداشته است.

۳. حدثنا أبو نعیم حدثنا سفیان عن الأسود بن قیس قال سمعت جندبا يقول اشتكى النبي صلى الله عليه وسلم فلم يقم ليلة أو ليلتين فأتته امرأة فقالت يا محمد ما أرى شيطانك إلا قد تركك فأنزل الله عز وجل والضحي والليل إذا سجي ما ودعك ربك وما قلى.

۴. حدثنا أبو سعيد الأشج و عمرو بن عبد الله الأودي قالوا: حدثنا أبو أسامة، حدثني سفیان، حدثني الأسود بن قیس، أنه سمع جندبا يقول: رمى رسول الله صلى الله عليه وسلم بحجر فى إصبغه فقال: هل أنت إلا إصبغ دميت، و لفى سبيل الله ما لقيت؟ قال: فمكث ليلتين أو ثلاثا لا يقوم، فقالت له امرأة: ما أرى شيطانك إلا قد تركك. فنزلت وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى، ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى.

۵. أخبرنا أبو حامد أحمد بن الحسن الكاتب، أخبرنا محمد بن أحمد بن شاذان، أخبرنا عبد الرحمن بن أبي حاتم، حدثنا أبو سعيد الأشج، حدثنا أبو معاوية، عن هشام بن عروة، عن أبيه، قال: أبطأ جبريل - عليه السلام - على النبي 7، فجزع جزعا شديداً. فقالت [له] خديجة: قد قلاك ربك، لِمَا بَرَى [من] جزعك. فأنزل الله تعالى: وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى.

۶. حدثنا ابن أبي الشوارب، قال: ثنا عبد الواحد بن زياد، قال: ثنا سليمان الشيباني، عن عبد الله بن شداد أن خديجة قالت للنبي 9 ما أرى ربك إلا قد قلاك، فأنزل الله: وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ.



۷. فی رواية أبي الجارود عن أبي جعفر ع في قوله: ما ودَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى وَ ذَلِكَ أَنَّ جِبْرِيلَ أَبْطَأَ عَن رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَنَّهُ كَانَتْ أَوَّلَ سُورَةٍ نَزَلَتْ: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ثُمَّ أَبْطَأَ عَلَيْهِ، فَقَالَتْ خَدِيجَةُ لَعَلَّ رَبُّكَ قَدْ تَرَكَكَ فَلَا يَرْسُلُ إِلَيْكَ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى.

۸. (أخبرنا) إسحاق بن محمد الهاشمي بالكوفة ثنا محمد بن علي بن عفان العامري حدثنا عبيد الله بن موسى أنبا إسرائيل عن أبي إسحاق عن زيد بن أرقم قال لما نزلت تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ ما أَغْنَىٰ إِيَّاهُ حَمَلَةُ الْخَطَبِ فَقِيلَ لَامْرَأَةٍ أَبِي لَهَبٍ انْ مُحَمَّدًا قَدْ هَجَاكَ فَاتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَلَأِ فَقَالَتْ يَا مُحَمَّدَ عِلَامَ تَهْجُونِي قَالَ أَنِي وَ اللَّهُ مَا هَجَوْتِكَ مَا هَجَاكَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَتْ هَلْ رَأَيْتَنِي أَحْمَلُ حَطْبًا أَوْ رَأَيْتَ فِي جَيْدِي حَبْلًا مِنْ مَسَدٍ ثُمَّ انْطَلَقَتْ فَمَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيَّامًا لَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ فَاتَتْهُ فَقَالَتْ مَا أَرَىٰ صَاحِبِكَ إِلَّا قَدْ وَدَّعَكَ وَ قَلَاكَ فَانْزَلَ اللَّهُ وَ الضُّحَىٰ وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَىٰ ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى.

۹. قيل سألت اليهود رسول الله ص عن ذى القرنين و أصحاب الكهف و عن الروح فقال سأخبركم غدا و لم يقل إن شاء الله فاحتبس عنه الوحي هذه الأيام فاغتم لشماتة الأعداء فنزلت السورة تسليية لقلبه.

۱۰. كان أبو الجارود مكفوفا أعمى أعمى القلب.

۱۱. علي بن محمد قال حدثني محمد بن أحمد عن علي بن إسماعيل عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبي أسامة قال قال لى أبو عبد الله 7 ما فعل أبو الجارود أما و الله لا يموت إلا تائها.

۱۲. أبي بصير قال كنا عند أبي عبد الله ع فمرت بنا جارية معها قمقم فقلبتة فقال أبو عبد الله ع إن الله عز و جل إن كان قلب قلب أبي الجارود كما قلبت هذه الجارية هذا القمقم فما ذنبي.

۱۳. علي بن محمد قال حدثني محمد بن أحمد عن العباس بن معروف عن أبي القاسم الكوفي عن الحسين بن محمد بن عمران عن زرعة عن سماعة عن أبي بصير قال ذكر أبو عبد الله 7 كثير النواء و سالم بن أبي حفصة و أبا الجارود فقال كذابون مكذبون كفار عليهم لعنة الله.

۱۴. حدثني علي بن عبد الله الدهان، قال: ثنا مفضل بن صالح، عن الأسود بن قيس العبدى، عن ابن عبد الله، قال: لما أبطأ جبريل على رسول الله ﷺ، فقالت امرأة من أهله، أو من قومه رسول الله ﷺ: ودع الشيطان محمدا، فأنزل الله عليه: وَ الضُّحَىٰ إِلَى قَوْلِهِ: ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: ابن عبد الله: هو جندب بن عبد الله البجلي.

۱۵. أخبرنا أبو منصور البغدادي، أخبرنا أبو الحسين أحمد بن الحسن السَّراجُ، حَدَّثَنَا الحسين بن المثنى بن مُعاذ، حَدَّثَنَا أبو حذيفة، حَدَّثَنَا سفيان الثوري، عن الأسود بن قيس، عن جُنْدُب، قال: قالت امرأة من قريش للنبي ﷺ: ما أرى شيطانك إلا [قد] ودَّعَكَ. فنزل: وَ الصُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.

۱۶. حدثني محمد بن سعد، قال: ثنى أبي، قال: ثنى عمي، قال: ثنى أبي، عن أبيه أب جد سعد، عن ابن عباس ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ قال: لما نزل عليه القرآن، أبطأ عنه جبريل أياما، فغير بذلك، فقال المشركون: ودعه ربه و قلاه، فأنزل الله: ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.

۱۷. حدثت عن الحسين، قال: سمعت أبا معاذ يقول: ثنا عبيد، قال: سمعت الضحاك يقول في قوله: ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ مكث جبريل عن محمد صلى الله عليه وسلم، فقال المشركون: قد ودعه ربه و قلاه، فأنزل الله هذه الآية.

۱۸. حدثنا ابن عبد الأعلى، قال: ثنا ابن ثور، عن معمر، عن قتادة، في قوله: ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ قال: أبطأ عليه جبريل، فقال المشركون: قد قلاه ربه و ودعه، فأنزل الله: ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.

۱۹. حدثنا علي بن عبدالعزيز، حَدَّثَنَا أبو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا حفص بن سعيد القرشي، قال: حَدَّثَنِي أُمِّي، عن أمها خَوْلَة - و كانت خادمة رسول الله صلى الله عليه وسلم -: إن جزوا دخل البيت، فدخلت تحت السرير، فمكثت نبي الله - صلى الله عليه وسلم - أياماً لا ينزل عليه الوحي. فقال: يا خولة! ما حدث في بيتي؟ جبريل - عليه السلام - لا يأتيني! قالت خولة: [فقلت] لو هيأت البيت، و كنته. فأهويت بالمكئسة تحت السرير. فإذا شيء ثقيل، فلم أزل حتى أخرجته، فإذا جزؤ ميت، فأخذته فألقيته خلف الجدار. فجاء نبي الله ﷺ تُزَعِدُ لِحَيَاةٍ. و كان إذا نزل عليه الوحي استقبلته الرعدة. فقال يا خولة، دثرتني، فأنزل الله تعالى: وَ الصُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.

۲۰. و بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد، تا خرسند گردی.

۲۱. حدثني به موسى بن سهل الرملي، قال: ثنا عمرو بن هاشم، قال: سمعت الأوزاعي، يحدث، عن إسماعيل بن عبيد الله بن أبي المهاجر المخزومي، عن علي بن عبد الله بن عباس، عن أبيه عبد الله بن عباس، قال: عرض علي رسول الله ﷺ ما هو مفتوح على أمته رسول الله ﷺ من بعده، كفرا كفرا، فسر بذلك، فأنزل الله وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ.

۲۲. عن جعفر بن محمد 7 قال: دخل رسول الله ﷺ على فاطمة عليها السلام و عليها كساء من ثلّة الإبل و هي تطحن بيدها و ترضع ولدها فدمعت عينا رسول الله ﷺ لَمَّا ابصرها. فقال: «يا بنيته تعجّلى مرارة الدنيا بحلاوة الآخرة فقد انزل الله عليّ: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى. ۲۳. مگر نه تو را یتیم یافت، پس پناه داد؟ و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد؟ و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید؟

۲۴. نبأني عبد الله بن حامد الأصبهاني قال: أخبرنا محمد بن عبد الله النيسابوري قال: حدثنا محمد بن عيسى، قال: حدثنا أبو عمر الحوصي، وأبو الربيع الزهراني، عن حماد بن زيد، عن عطاء بن السائب، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت ربي مسألة وددت أني لم أكن سألته، قلت: يا رب إنك أتيت سليمان بن داود ملكا عظيما، وأتيت فلانا كذا، وأتيت فلانا كذا، قال: يا محمد ألم أجذك يتيما فأويتك؟ قلت: بلى أي رب، قال: ألم أجذك ضالا فهديتك؟ قلت: بلى يا رب، قال: ألم أجذك عائلا فأغنيتك؟ قلت: بلى أي رب.



منابع

١. ابن ابي حاتم. (١٤١٩). تفسير القرآن العظيم، مكة: مكتبة نزار مصطفى الباز؛
٢. ابن أبي الحديد، عبد الحميد. (بي.تا). شرح نهج البلاغة، قاهره: دار إحياء الكتب العربية؛
٣. ابن حبان، ابوحاتم محمد. (بي.تا). كتاب المجروحين، مكة: دار الباز؛
٤. ابن حجر، احمد بن على عسقلانى. (١٤٠٤). تهذيب التهذيب، بيروت: دار الفكر، چاپ اول؛
٥. _____. (١٤١٥). تقريب التهذيب، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ دوم؛
٦. _____. (بي.تا). طبقات المدلسين، اردن: مكتبة المنار، چاپ اول؛
٧. _____. (بي.تا). فتح البارى، بيروت: دار المعرفة، چاپ دوم؛
٨. ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله. (١٤١٢). الاستيعاب، بيروت: دار الجيل، چاپ اول؛
٩. ابن كثير، اسماعيل بن عمرو دمشقى. (١٤١٩). تفسير القرآن العظيم، بيروت: دار الكتب العلمية؛
١٠. احمد بن حنبل. (بي.تا). مسند احمد، بيروت: دار صادر؛
١١. اربلى، على بن عيسى. (١٣٨١). كشف الغمة فى معرفة الأئمة، تبريز: بنى هاشمى، چاپ اول؛
١٢. الباجى، سليمان بن خلف. (بي.تا). التعديل و التجريح، مراكز: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية؛
١٣. بحراني، سيد هاشم. (١٤١٦). البرهان فى تفسير القرآن، تهران: بنياد بعثت؛
١٤. بخارى، محمد بن اسماعيل. (١٤٠١). صحيح البخارى، بيروت: دار الفكر؛
١٥. بغوى، ابومحمد حسين بن مسعود فزاء. (بي.تا). معالم التنزيل، بيروت: دار المعرفة؛
١٦. بيروتى، سهيل. (١٣٨٤). «حكم رواية صحابه از اسباب نزول»، علوم حديث، ش ٣٧ و ٣٨؛
١٧. ترمذى، محمد. (١٤٠٣). سنن الترمذى، بيروت: دار الفكر، چاپ دوم؛
١٨. ثعلبى، ابواسحاق احمد بن محمد. (١٤٢٢). الكشف و البيان، بيروت: دار إحياء التراث العربى، چاپ اول؛

۱۹. جوادى أملی، عبدالله. (۱۳۷۸). تسنیم، قم: اسراء؛
۲۰. حاکم نیشابوری، أبو عبد الله. (۱۴۱۱). المستدرک علی الصحیحین، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول؛
۲۱. حسن ایوب. (۱۴۲۵). الحدیث فی علوم القرآن و الحدیث، اسکندریه: دار السلام، چاپ دوم؛
۲۲. حویزی، عبد علی بن جمعه عروسی. (۱۴۱۵). تفسیر نور الثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان؛
۲۳. ذهبی، محمد بن احمد. (۱۳۸۲). میزان الاعتدال، بیروت: دار المعرفة، چاپ اول؛
۲۴. زرقانی، محمد عبدالعظیم. (بی تا). مناهل العرفان فی علوم القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی؛
۲۵. سمرقندی، أبو الیث. (بی تا). تفسیر السمرقندی، بیروت: دار الفکر؛
۲۶. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن. (۱۴۰۴). الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی؛
۲۷. _____. (۱۴۲۱). الاتقان فی علوم القرآن، بیروت: دار الکتب العربی، چاپ دوم؛
۲۸. _____. (بی تا). لباب النقول، بیروت: دار احیاء العلوم؛
۲۹. صبحی صالح. (۱۳۷۲). مباحث فی علوم القرآن، قم: منشورات الرضی، چاپ پنجم؛
۳۰. طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی؛
۳۱. _____. (۱۳۵۳). قرآن در اسلام، تهران: دار الکتب الاسلامیة؛
۳۲. طبرانی، سلیمان بن احمد. (۱۴۱۵). المعجم الأوسط، دار الحرمین؛
۳۳. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو؛
۳۴. طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲). جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفة؛
۳۵. طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی؛
۳۶. عقیلی، محمد بن عمرو. (۱۴۱۸). ضعفاء العقیلی، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ دوم؛

۳۷. فخرالدين رازى، ابو عبدالله محمد بن عمر. (۱۴۲۰). مفاتيح الغيب، بيروت: دار احياء التراث العربى؛
۳۸. قرطبي، محمد بن احمد. (۱۴۰۵). الجامع لأحكام القرآن، بيروت: دار إحياء التراث العربى؛
۳۹. قمى، على بن ابراهيم. (۱۳۶۷). تفسير قمى، قم: دار الكتاب؛
۴۰. كشى، محمد بن عمر. (۱۳۴۸). رجال الكشى، مشهد: انتشارات دانشگاه؛
۴۱. كلينى، محمد بن يعقوب. (۱۴۰۷). الكافى، تهران: دار الكتب الإسلامية؛
۴۲. مزى، يوسف بن عبد الرحمن. (۱۴۱۳). تهذيب الكمال، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول؛
۴۳. مسعودى، عبد الهادى. (۱۳۹۳). وضع و نقد حديث، تهران: سمت، چاپ سوم؛
۴۴. مناع القطان. (۱۴۲۱). مباحث فى علوم القرآن، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ سوم؛
۴۵. ميبدى، رشيدالدين احمد بن ابى سعد. (۱۳۷۱). كشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران: انتشارات امير كبير؛
۴۶. نكونام، جعفر. (۱۳۸۰). در آمدى بر تاريخ گذارى قرآن، نشر هستى نما، تهران: چاپ اول؛
۴۷. واحدى، على بن احمد. (۱۴۱۱). اسباب نزول القرآن، بيروت: دار الكتب العلمية.

